

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

یک روز همین جا دم حرم حضرت معصومه
علیها السلام با مرحوم آقا ایستاده بودم، بعد از
انقلاب بود، یکی آمد رد شد، با یکی از این
ماشین‌های بنز بود، طلبه بود، خیلی هم طلبه
بی تربیتی بود، بی ادب بود، من با او سابقه داشتم در
همان زمان قبل از انقلاب، خیلی بددهان و فحاش
بود، خیلی فحاش بود. و الان اصلا نمی‌دانم
کجاست، او نشسته بود عقب یکی از این بنزها و با
یک حالتی، با یک تبختری ایستاد کنار حرم و یک
نگاه به این طرف و آن طرف کرد که یکی به او نگاه
کند، یک دفعه من دیدم آقا رو کردند به من، آقا که
نمی‌شناختند اینها را، فرمودند ... **إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَ بِنُورِ
الْمِهَادِ** ﴿آل عمران، ۱۲﴾ (المصیر) و خیلی حالت
عجیبی داشت. خیلی این مطالب برای ما موجب
عبرت شد.

تا انسان گرفتار نشود و خودش در یک موقعیت

خاص قرار نگیرد نمی‌تواند آن حیثیت اعتبار را آن طور که باید و شاید ادراک کند. حیثیت اعتبار و آن مجازیت دنیا را بفهمد. عجیب است، اگر انسان در این مسئله قرار بگیرد آن حیثیت اولیه او همان ارتکازات ذهنی و نفس می‌شود بعد آن وقت می‌رود در چیزهای دیگر، در مسائل دیگر، در قضایای دیگر، می‌رود در جهات دیگر، در آن خصوصیت اولیه می‌شود، همان حفظ بقاء بایّ نحوکان، حفظ بقاء خودش، حفظ استقرار خودش چون در جهنم قرار دارد دیگر، در جهنم قرار دارد، آن وقت بعد در مرتبه دوم هر چیزی که می‌تواند به بقاء خودش در این موقعیت کمک کند، چه صبغة الهی داشته باشد یا نداشته باشد، از هر دو یکی خواهد بود، چه کارش کار الهی باشد یا شیطانی باشد، هر دو در یک راستا قرار دارد چون دیگر در این موقع ظاهر با باطن انطباق ندارد، فقط ظاهر برای رسیدن به اهداف است.

تلمیذ: قبلا فرمودید اگر در ادنی الحل بر اثر خطا و نسیان و اینها محرم نشده باشد، شخص حاجی باید

برگردد به میقات و محرم بشود آیا این نشان نمی‌دهد

که از اول نباید اصل براءت جاری می‌شد؟

استاد: نه، ببینید این که فرض کنید که بنابر این

مسئله هست که باید برگردد، این به هر دو طرف

قضیه می‌تواند ارتباط داشته باشد. اگر ما قائل باشیم

بر این که از خود نفس میقات، احرام الزامی است،

باید برگردد به میقات، اگر قائل باشیم بر این که

محاذاة با میقات هم کفایت می‌کند باید برگردد به

محاذاة میقات، فرق نمی‌کند یعنی در این جا به

اصطلاح براءت نمی‌تواند جاری کند. اجرای اصل

در این جا بسته به خود اتخاذ مبنا است. شما مبنا را

در احرام چه قرار دادید؟ اگر مبنا را نفس میقات قرار

دادید، شخص ناسیاً یا عامداً اگر از میقات عبور کند

به هر نقطه که می‌رسد باید در صورت وقت و در

صورت عدم طروء مانع باید برگردد و از میقات احرام

ببندد.

تلمیذ: یا محاذاتش.

استاد: نه، این در صورتی است که ما مبنا را خود

میقات قرار بدهیم اگر مبنا را کفایت محاذاة قرار

بدهیم باز باید برگردد از محاذاة میقات احرام ببندد و این به اصل براءت چه ارتباطی می تواند داشته باشد؟ در این جا که اصل براءت جاری می کنند می گویند: براءت از الزام تکلیف به خود نفس میقات خب در اینجا باید بگوید که شما دلیل دیگری بیاورید، یعنی ممکن است که فرض کنید که شخصی اصل براءت جاری کند ولی در عین حال حکم به الزام رجوع هم بکند، اصل براءت جاری می کند به الزام تکلیف به میقات، پس بنابراین اثبات می شود کفایت محاذاة، ولی کفایت محاذاة دلالت نمی کند در صورتی که ناسی بود و عبور کرد، حالا رفت که رفت، برود از ادنی الحل محرم شود، نه، آن مسئله دیگری است و احتیاج به دلیل دیگری دارد، که آیا در صورت نسیان یا در صورت عمد البته نسیان بیشتر مورد فرض است، آیا الزامی است رجوع به محاذاة میقات یا به خود میقات یا الزامی نیست؟

این را روایت می گوید که الزامی نیست، حالا مبنای شما هر چه می خواهد باشد، باید برگردی محاذاة، آنچه که در این جا مورد نظر است نسبت به

ادله قائلین به الزام به خود میقات آنها ادله‌ای اقامه کردند که اشاره آن ادله مورد بحث قرار گرفت و عرض شد که در ادله آنها تأمل است، یکی از ادله آنها روایاتی است که دلالت بر وجوب احرام از این مواقیت می‌کند «نفس روایات» آن بیانی که ما در آن جا کردیم فرق داشت. صحبتی که هست راجع به خود سوال اشخاص از امام است، راجع به کسانی که از خود مسجد شجره عبور می‌کنند یا از آن مواقیت عبور می‌کنند، ولی صحبت مستدلین به این مسئله، روایاتی بود که روایات تصریح دارد بر این مواقیتی که رسول خدا اینها را توقیت کردند و از نفس این روایات استفاده حصر احرام از این مواقیت شده است. در حالتی که این روایات برای کسانی که عبور می‌کنند از میقات، این روایات می‌تواند حجت باشد و دلیل باشد ولی برای کسانی که خارج از این میقات هستند روایات همان طور که گفتیم ساکت است یعنی آن کسی که نافی الزام احرام از مواقیت است می‌تواند بگوید در روایات دلیل بر این که کُلُّ مُحْرِمٍ نَدَارِیمُ کُلَّ حَاجٍّ نَدَارِیمُ کُلَّ مُعْتَمِرٍ نَدَارِیمُ، کُلَّ مَنْ

یرید الحج و الاحرام نداریم، لِمَنْ يَمُرُّ دَارِيم، کسی که مرور می‌کند، مرور که می‌کند یعنی وقتی که از این جا مرور می‌کنی باید بروی از این جا احرام ببندی، حالا اگر کسی مرور نکند، این روایات نسبت به او ساکت است. پس مهمترین دلیلی که مثبتین الزام احرام از مواقیت ذکر کرده‌اند، روایاتی است که بیشتر مربوط به امام صادق است المَوَاقِيتُ الَّتِي وَقَّتَهَا رَسُولُ اللَّهِ است این مواقیت گرچه می‌توانیم بگوییم که ظهور دارد - آنها که نصّ نمی‌گویند، ظهور می‌گویند - ظهور دارد نسبت به این مواقیت برای کسی که مرور بکند.

تلمیذ: لاینبغی لاحدٍ چه؟

استاد: بله، ببینید این لاینبغی لاحدٍ ابتدای این کلام نیامده است. یک وقتی ابتداءً می‌گوییم، از اول می‌گوییم لاینبغی لاحد ان یعتمر او ان یحج الا ان یحرم من المواقیت الّتی وقتها رسول الله در این جا دالّ الزام بر احرام از مواقیت است. ولی یک وقتی می‌گوییم المواقیت الّتی وقتها رسول الله برای اهل شام، روایاتی که هست ظهورش برای کسانی است

که از این مواقیت عبور می‌کنند، بعد حضرت به دنبالش می‌فرماید فلائینبغی لاحدٍ این درست است. کسی که می‌خواهد فرضاً از قم برود برای ساوه لاینبغی له ان یمراً الا لهذه الجاده، درست است؟ ولی آیا از اول می‌آیند بگویند که من کان یرید ان یذهب بالساوه فلازم ان یمراً من هذه الجاده؟ ممکن است از کاشان برود، خب دیگر قم نمی‌آید، از دلیجان می‌رود، یکی می‌خواهد از تهران بیاید، دلیلی ندارد، بیاید از قم برود ساوه، از خود تهران به ساوه راه دارد، فرض می‌کنیم کیفیت بیانی که امام می‌کند آیا در بیان امام هست «هر کسی»؟ اینها آمدند یک همچنین استظهاری را کردند. حالا بهتر است بعد راجع به این قضیه صحبت شود چون کیفیت کلام در حکایت مراد خیلی تفاوت می‌کند.

این مسئله لذا می‌توانیم بگوییم که از این نقطه نظر مورد خدشه است، البته روایات دیگری است که آنها را انشاءالله می‌خوانیم و اینکه چطور از لابلای عبارات، انسان می‌تواند استظهار این مطلب را داشته باشد. علی کل حال مثبتین نمی‌توانند توسط روایات

این مسئله را اثبات کنند. آن وقت اگر ما ضمیمه کنیم مثلا افرادی را که دارای عذر هستند، افرادی که خوف از انقضاء وقت دارند، -که در روایات هستند- افرادی که مثلا منزلشان مابین میقات و بین ادنی الحل است، مثل روایت عبدالله سنان که عمده استدلال قائلین به کفایت محاذاة این روایت است. من حیث المجموع اگر ما جوانب و روایات و خصوصیات را ببینیم، می شود این احتمال مطرح شود که این احتمال در قبال استظهاری که مثبتین به لزوم احرام از مواقیت کردند در قبال آن، این احتمال مطرح شود که شاید کفایت از محاذاة هم در این جا مطرح باشد وقتی این احتمال من حیث المجموع به دست می آید آن وقت جای اصل براءت است یعنی وقتی که ما جوانب را از روایات دیگر به دست آوردیم، بر این که نظر شارع به ضرس قاطع حتما بر خود میقات نیست این را ما به دست آوردیم، شبهه در این که آیا در این جا مسئله باب اشتغال است یا باب براءت است پیش می آید. آقایان قائل بر اصل براءت در این جا و رفع الزام از احرام مواقیت شدند.

این مسئله که رفع الزام از مواقیت چگونه به دست می‌آید این را باید فقها در نظر داشته باشند به شما عرض می‌کنم که نحوه تحقق احتمال این خودش یک اصل مهم در استنباط است شما وقتی که می‌خواهید اصل جاری کنید این اجرای اصل که همین جوری نیست، امروزه رسم شده است قبل از این که وارد در مسئله ورود و خروج بحث و حکم شوند اول کاری که می‌کنند می‌گویند که در صورت فقدان دلیل، که ما در این جا داریم، اصل در این جا فلان است. این غلط است، اصلاً این طرز بحث کردن غلط است، این کلام امام را زمین گذاشتن است و اهانت کردن به کلام معصوم است.

وقتی که نامه‌ای از یک بزرگی به دست شخصی می‌رسد شما قبل از این که پاکت نامه را باز کنید و احتمال می‌دهید بر این که در این نامه ممکن است دستوری برای شما باشد شما اصل براءت جاری می‌کنید؟! اصل عملی در این جا جاری می‌کنید؟! اصل این است که به این نامه عمل نکنیم؟! بگذاریم روی طاقچه تا یک ماه دیگر بعد از یک ماه دیگر

بیاییم؟! یا این که فوراً در نامه را باز می‌کنید ببینید مفهوم آن چیست؟ چطور ما این مسائل عرفی را در مورد روایات نباید به کار ببریم؟ وقتی که فقیه مجتهد می‌خواهد به یک مطلب برخورد کند اول اصل برائت جاری می‌کند، اولاً بلا اول؟ یا اول بلند می‌شود می‌رود می‌بیند از طرف ائمه، از طرف مدارک، از طرف مراجع استنباطیه، از آن جا چه برای او حاصل می‌شود، روایات را می‌رود می‌بیند، مدارک را می‌بیند، کلمات فقها را می‌بیند، استدلالی که فقها در این زمینه داشتند، چه گفتند، البته بعد از مراجعه به احادیث، نه مثل ما که قبل از این که روایت را ببینیم می‌رویم سراغ اجماع که آیا اجماع بر این قضیه هست یا نه! همه اینها غلط است، تمام این گونه وارد شدن در مسئله دور کردن ذهن است از فضایی که در آن فضا باید مجتهد خودش را قرار بدهد و در آن فضا بایستی که ببیند منظور امام علیه‌السلام چه بوده است، ما اول خودمان را از آن فضا خارج می‌کنیم وقتی که ذهن از آن فضا دور شد آن موقع هر احتمالی به ذهن خطور می‌کند و این غلط است. این

راه، راه استنباط نیست باید در وهله اول نسبت به مدارک نسبت به کلام امام تحقیق شود، نسبت به قرآن، در وهله اول قرآن است. قرآن نسبت به این مسئله چه می گوید الان فرض کنید که فتوا می دهند بر این که من باب مثال بعد از بین تکبیرة الاحرام و بسم الله (تسمیه) استعاذه نباید کرد! خیلی ها در این قضیه فتوا می دهند.

من در یک جایی بودم البته معمم نبودم در سفر عراق بودم، مثل عربها لباس پوشیده بودم موقع نماز گفتم الله اکبر، أعوذ بالله من الشيطان الرجيم، بسم الله... شخصی در کنار ما بود او اهل علم بود ظاهرا از این آخوندهای کاروانها بود آمد گفت که آقا چرا شما بعد از الله اکبر، اعوذ بالله گفتی؟! گفتم چه بگویم؟ تصنیف بخوانم؟! اعوذ بالله گفتم دیگر، گفت که اتصال تکبیرة الاحرام ندارید، گفتم کجا نوشته که باید اتصال داشت، گفت شما اهل علم هستید؟ گفتم چکار دارید، بنده باغبان هستم، گفت از که تقلید می کنی؟ گفتم به تو چه مربوط است؟ شما می گویی که نمی شود، خب حرف بزن، از که

تقلید می‌کنی و از کجا آوردی و این حرفها را ما نداریم. از کجا می‌گویی که بعد از الله اکبر باید بلافاصله بسم الله گفت؟ اگر مجتهد هستی بیا بسم الله. اگر مقلد هستی با شیوه تقلید با تو حرف بزنم، به عنوان یک مقلد با تو صحبت کنم از کجا می‌گویی و از کجا آورده‌ای که بعد از تکبیر باید فقط بسم الله باشد؟ گفتم مگر شما در آیه قرآن ندارید فإذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشيطان الرجيم؟ سورة حمد جزو قرآن هست یا نیست؟ قبل از این که قرآن بخوانیم باید اعوذ بالله بگوئیم چه اشکال دارد؟ حالا این اعوذ بالله را قبل از تکبیر الاحرام بگوئیم یا بعد از آن چه فرق می‌کند؟ چه تفاوتی دارد؟ مگر نماز جزو قرآن نیست؟ حتما باید کتاب را باز کنی و بخوانی این می‌شود قرآن؟ اگر شما همین قرآن را در بین الطلوعین مثلا سورة يس را از حفظ خواندی جزو قرآن حساب نمی‌شود؟

ببینید چقدر فهم عوض می‌شود، چقدر فهم کج به مسئله می‌رسد، سورة حمد جزو قرآن است این قرآن را شما یک وقتی نشسته می‌خوانید، یک وقت

قرآن را از روی کاغذ می‌خوانید، یک وقت در حال ایستاده می‌خوانید، یک وقت قرآن را در حال خوابیده می‌خوانید، وقتی که قبل از خواب آیات سوره کُهِف را می‌خوانید یا سوره حشر یا آیه الكرسي را می‌خوانید...، مگر شما قل هو الله نمی‌خوانید؟ این قل هو الله که شما می‌خوانید مگر جزء قرآن نیست؟ اگر جزء قرآن نیست پس کجاست؟ جزء روزنامه است؟! یا همین جزء قرآن است. باید فکر باز شود اگر این فکر باز شد خیلی مطالب برای شما تغییر می‌کند، خیلی مسائل عوض می‌شود، این هیئت صلاتیه یعنی چه؟ هیئت صلاتیه ما نداریم، هیئت صلاتیه این است که اول ما باید تکبیر بگوییم و آخر آن تسلیم باشد، همین و بس. ولی شما قرآن را در هیئت صلاتیه می‌خوانید، خوب بخوانید، بالاخره وقتی که دارید سوره حمد را می‌خوانید قرآن می‌خوانید یا نمی‌خوانید؟ وقتی قرآن می‌خوانید چرا نباید طبق این آیه قبل از آن استعاذه کرد: اعوذ بالله من الشيطان الرجيم، اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم هر دو نقلی که در این مورد هست

چون در روایت احتجاج از جمله سوالهایی که از امام حسن عسگری علیه السلام است یا امام زمان سوال می‌کند چگونه استعاذه کنیم؟ حضرت می‌فرمایند: اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم، این قرآن است دیگر، وقتی که قرآن است انسان به هر مقداری که می‌تواند به هر کیفیتی که هست بخواند. الان شما به چه عمل کردید؟ به این دلیل عمل کردید، به سند عمل کردید، یعنی اول قرآن را دیدید. اضافه بر آن در تکبیرات سبعة افتتاحیه در آن جا مگر استعاذه نیست؟ چطور در آن جا اشکال ندارد؟ در حالی که شما هر کدام از تکبیرات را می‌توانید تکبيرة الاحرام قرار بدهید مگر نمی‌شود؟ هم تکبیر اول، هم تکبیر وسط، هم تکبیر آخر، هر کدام را شما می‌توانید تکبيرة الاحرام قرار بدهید و بعد از آن وارد نماز شوید پس تکبیراتی که در این وسط است فاصل نمی‌شود؟ شما می‌گویید اشکال ندارد! چطور این جا اشکال ندارد در حالی که شما بین تکبیرها و تکبيرة الاحرام فاصله انداختید؟ تکبيرة الاحرام که فقط تکبیر هفتم نیست، هر کدام می‌شود - طبق

تعریف مشهور- البته در اینجا نصّ داریم.

این کج سلیقه‌گی است و کج فهمی است که برای یک شخصی حاصل می‌شود و پیدا می‌شود و او این مفهوم واقع را نمی‌تواند درک کند. امام صادق علیه‌السلام ایستاده برای نماز به ایاک نعبد و ایاک نستعین می‌رسد پیوسته نعبد را تکرار می‌کند چطور این هیئت صلاتیه امام در این جا تغییر نمی‌کند؟ بعد هم «فَوَقَعَ مُغَشَّيًّا عَلَيْهِ» آن حالت جذبه برای حضرت پیدا می‌شود و حضرت می‌افتند روی زمین، آن شدت جذبه اتصالیه آن قدر قوی بوده است که حضرت را از حال می‌برد می‌افتند به روی زمین. حالا ببینیم نظر فقها چیست، بعد که حضرت از آن حال درآمد، غش پیدا می‌شود دیگر، آیا نماز باطل نمی‌شود؟ باید دوباره نماز بخوانند دیگر؟ چرا حضرت به نماز ادامه دادند؟ مگر یکی از مبطلات صلاة حالت غشوه نیست؟ حالت غش یکی از مبطلات نماز است دیگر.

تلمیذ: در نماز واجب سور عزائم را می‌توانیم

بخوانیم؟

استاد: نصّ در این جا هست، و احتیاط بر عدم آن است، بله، ولی اگر فرض کنید که خوانده شود بایستی که سجده کرد و اشکال هم ندارد، اگر بخواند باید انسان سجده کند و نباید بگذارد که بعد از نماز سجده کند بلکه همان موقع باید سجده کند، و اشکالی هم ندارد. خب این یک مسئله است روی این مسئله فکر کنید تا این که بعضی از چیزهای دیگر که فعلا جای گفتن آن نیست که چطور حضرت به نماز ادامه دادند در حالتی که...

تلمیذ: نماز واجب بوده است؟

استاد: بله، نماز واجب بوده است.

تلمیذ: این روایات را قبول ندارند!

استاد: قبول ندارند، باید حالا دوباره سوال کرد

از آنها که چرا قبول ندارید؟ آخر این روایت چه

گناهی کرده است که دست من و امثال من افتاده

است؟! باید ببینیم روایات چه جرمی مرتکب

شده‌اند و چه خلافتی کرده‌اند که امثال من - یعنی

خود ما، خودمان را می‌گوییم - داریم کلام آنها را

تغییر می‌دهیم؟ این روایتها را از مواضع خودش کنار

می‌گذاریم؟ علی‌کل حال این طرح یک مسئله است، حالا آیا ما هم نمی‌توانیم یک همچنین مسئله‌ای داشته باشیم؟ این را می‌خواستم بگویم که در ضمن آن یک نکته‌ای بیان کردیم، اگر برای خود ما یک همچنین وضعیتی پیش آمد، یک آیه قرآن را فرض کنید که در نماز برای ما جالب آمد مثلاً اهدنا الصراط المستقیم، آیا ما نمی‌توانیم اهدنا الصراط المستقیم را تکرار کنیم؟ چرا نمی‌توانیم؟ چه اشکال دارد؟ آیا تکرار اهدنا الصراط المستقیم از قرآن هست یا نیست؟ این که می‌گویند از صورت صلاتیه خارج می‌شود، در صورتی است که عمل منافی با اصل صلاة باشد مانند صحبت کردن، خم و راست شدن، سر برگرداندن، کاری را انجام دادن، یک تصرفاتی که با هیئت صلاتیه منافات دارد انجام دادن، نه این که انسان از خود صلاة به واسطه تکرار بخواند استفاده کند و مایه بگیرد. شما در رکوع مگر حدّ یقفی برای سبحان ربی العظیم و بحمده دارید؟ صد مرتبه در رکوع بگویید سبحان ربی العظیم و بحمده و نماز ظهرتان را بخوانید چه اشکالی دارد؟ نماز

ظهرتان چهار ساعت طول بکشد، بکشد! چرا باید از
صورة صلاتیه خارج شود؟ حالا باید حتما نماز ظهر
چهار دقیقه طول بکشد تا صورة صلاتیه داشته باشد؟
نه! از موقع زوال نماز ظهرتان شروع می شود تا سه
ساعت طول می کشد خب بکشد، نماز مغرب دو
ساعت بکشد، نماز عشاء یک ساعت طول بکشد،
سوره های بزرگ بخوانید چه اشکالی دارد؟

مرحوم والد رضوان الله علیه می فرمودند که در
کربلا یک شب رفته بودیم وادی القدیم به اتفاق یک
عده با همان اساتیدشان آن جا رفته بودند، استادشان
آقای حداد به ایشان گفتند که آقای آقا
سید محمد حسین شما بایست برای نماز و بعد رو
کردند گفتند که سوره های بلند بخوانید، ایشان گفتند
چه بخوانم؟ گفتند حدید بخوان، اول سوره حدید و
بعد هم سوره ابراهیم را بخوان ایشان گفتند در
رکعت اول ما سوره حدید را خواندیم و بعد... -
البته علت هایی داشت که بعضی از آن علل را که
می گفتند اصلا انسان واقعا تعجب می کند این نمازی
که اینها می خوانند چیست، این که ما می خوانیم

چیست؟! - ما موبایل را می گذاریم کنارمان که اگر کسی زنگ زد یک وقتی فوت نشود! یا مثلا فرض کنید که همه اش در ذهن ما این است که چقدر کاری را انجام بدهیم، در نماز هم شیطان خوب کمک می کند، در نماز دیده اید کارها چقدر سریع انجام می شود؟ رتق و فتق امور! و مشکلات! اینها همه در نماز انجام می شود، چقدر این نماز برکت دارد! چقدر این خوب است! همه زد و بستها، همه کلکها، همه مکرها، همه اینها در نماز خوب جایگاه خودش را پیدا می کند! و شخص وقتی که می گوید السلام علیکم و رحمت الله دنیا و آسمانها را چرخیده و... این نماز به درد عمه او می خورد.

اما ایشان می گفتند که ما شروع کردیم سوره حدید را خواندن و بعد هم سوره ابراهیم را در رکعت دوم، یک سیدی بود که آن موقع ارتباط داشت ولی بعد از معاندین شد، و مرحوم آقا هم در کتبشان به ایشان اشاره کرده اند، وقتی نماز تمام شد گفتند: والله انکسر ظهري! پیر بود بیچاره، پیر شد حالا ایشان نمی گوید سوره مشخصی را بخوان رکوعشان

یک ربع، بیست دقیقه طول می کشد، ادعیه در رکوع داریم، در تشهد داریم اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له الهاً واحداً واحداً فرداً صمداً - اینها همه در تشهد است که ما اینها را نمی خوانیم - دائماً ابداً لا شریک له و بذلک امرت و أنا من المسلمین و امثال ذلک آن وقت آدم نگاه می کند این نماز است. امیرالمؤمنین وقتی که نماز می خواند نمازش چقدر طول می کشید؟ نماز واجب او چهار دقیقه مثل ما بود؟ نه، چهل دقیقه طول می کشید، یک ساعت طول می کشید، نمازش هم مستحب نبود، شروع می کرد به جای قل هو الله ما که پنج ثانیه است شروع می کرد سوره اسراء می خواند، سوره مریم می خواند، سوره کهف را می خواند داریم حضرات در نمازشان سوره کهف می خواندند.

من در مسجد الحرام بودم و در نماز طواف سوره هل اتی را خوانده بودم یکدفعه بنده خدایی بود، اهل علم بود، گفت آقا شما نترسیدی که سوره هل اتی را خواندی؟ ممکن است در بعضی از موارد این را بگذارید در نمازهای دیگر بخوانید، صبح بخوانید...

باید این جا از عهده صحّة صلاتیه - ح آن را خیلی خوب از مخرج اداء کرد یادم مانده - باید از صحّة صلاتیه نماز فارغ شوید! گفتم مگر من حامله هستم؟ - حالا ما هم یک جوریمان می شود - گفتم آقا شما حامله بودید که فراغت پیدا کردید؟ دردتان نبود؟ آقا بلند شد رفت... گفتم بنده که حامله نبودم که از صحّة صلاتیه فراغت پیدا کنم، یعنی اصلا این نمی فهمد که آقا نماز طواف با نماز غیرطواف فرق نمی کند. واللّه فرق نمی کند!

من یک وقت از مرحوم آقا سوال کردم که انسان باید در نماز واجب حضور قلبش بیشتر باشد؟ گفتند: نماز، نماز است حضور قلب یعنی چه؟ کم و زیاد یعنی چه؟ نماز، نماز است! چه نماز واجب باشد چه مستحب باشد، در هر دو یک تکلیف، یک اتّجاه است، یک تمرکز است، یک وجهه است. منتهی آن واجب الزام است و در این الزام نیست فرقی همین است. مگر شما نماز مستحب را می شود بدون وضو بخوانید؟ نمی شود. می شود پشت به قبله بخوانید؟ نه، نمی شود. مگر در صورتی

که فرصت نباشد و وقت نباشد آن وقت یک تسهیلاتی قائل شده‌اند، امّا در توجه به نماز این مسائل نیست. اینها همه ناشی از کج فهمی ما است که ما به این مسائل نرسیده‌ایم.

حالا صحبت و بحث در این جا این است که نسبت به خصوص جریان اصل برائت من حیث المجموع برای ما این احتمال پیدا می‌شود که آیا این روایاتی که دالّ بر الزام احرام از مواقیت هستند آیا اینها می‌توانند مانع از اجرای اصل بشوند؟ با توجه به این احتمالات اینها می‌گویند نه! احتمال عدم کفایت روایات از الزام، در این جا، احتمال موجّه است وقتی این احتمال شکل پیدا کرد آن وقت در اینجا نوبت به اصل می‌رسد که در این جا قائل به اصل شده‌اند که لمن یمرّ که در این جا می‌رساند و اگر آن توضیحی را که بنده قبلا نسبت به این مواقیت و کیفیت تشکّل روایات در این زمینه نداده بودم، انصافاً دلیل نافین الزام به احرام از مواقیت دلیل بی‌بنایی نیست یعنی همچنین خیلی سست هم نیست، ولی مسئله شبهه در آن جا هست، یعنی

مشکل در این جا هست و از این نقطه نظر اصل اشتغال در این جا می تواند قرار بگیرد نه اصل براءت. مطلبی که در این جا مرحوم آقا ذکر کردند مسئله کیفیت تشکل و تحقق این محاذاة با میقات است. در قضیه محاذاة با میقات این مطلب قابل تأمل است که محاذاة چطور واقع می شود؟ آیا محاذاة از مکان بعید هم تحقق پیدا می کند یا نه؟ یعنی اگر ما قائل به کفایت از محاذاة بشویم یا این که فرصت نداشته باشیم برای احرام از مواقیت، این احرام از محاذاة به چه نحوی خواهد بود؟ آیا این احرام، احرام تقریبی است یا این که باید آن محاذاة به دقت در این جا رعایت شود؟

از صحبتهای ایشان برداشت می شود که محاذاة از نظر عرفی به یک مکان قریب گفته می شود نه به یک مکان بعید. فرض کنید که اگر این جا میقات باشد محاذاة در کنار آن نه این که در یک خط دایره ای قرار بدهید و دور بزنند و شما هر چیزی که در محاذاة این هست به نحو یک دایره کروی دور این نقطه خود میقات این محاذاة در آن جا باشد فلهاذا وقتی کسانی

که از محاذاة میقات عبور کنند باید از یک مکانی که نزدیک با آن میقات است آن مکان را محاذات قرار بدهند و از آن جا عبور کنند و هواپیما و طائراتی که از بالا رد می‌شوند چون این مشخص نیست که محاذاة به چه مقدار اتصال دارد و به آن مقداری که هواپیما دارد رد می‌شود محاذاة گفته می‌شود یا نمی‌شود. در این جا محاذاة به این نقطه در این جا باید اطلاق بشود و این احرام از طیاره از بالای فضا و بالای محاذاة میقات کفایت نمی‌کند چون مورد، مورد مشخص و دقیق نیست. من به نظر می‌رسد در این مطلب جای نظر هست و جهت آن این است که همان طوری که عرض کردیم خود میقات یک مکان مشخص دقیق عینی میلیمتری نیست. میقات عبارت است از یک محلی که از آن محل من حیث المجموع، محل برای احرام است، اما نه این که یک خطی کشیده باشند، یک طنابی کشیده باشند که این طرف طناب خارج از میقات است و آن طرف طناب داخل در میقات است بلکه به طور کلی فضای آن منطقه میقات است.

کسانی هم که می‌خواهند از مسجد شجره محرم بشوند همان طوری که گفتیم این گونه نیست که فقط از خود مسجد شجره باید محرم شوند بلکه می‌توانند بروند از بیرون مسجد شجره محرم شوند حتی مقداری هم مسافت طی کنند و لباس هم بپوشند و احرام را بعد از یک کیلومتر حتی یصل الی البیداء در روایت داریم که وقتی که به آن وادی می‌رسد آن جا احرام را ببندد، حتی این طور بهتر است، البته الزامی نیست، این طور بهتر است و این که می‌گویند کسی که از میقات احرام ببندد لایجوز لاحد ان يتعدوا عن الميقات الا مُحَرَّمًا نه این که یک نقطه خاص است آن منطقه که آن منطقه احرام در آن جایز است، حالا اولش باشد، وسط باشد، آخرش باشد، وقتی که این طور شد پس بنابراین هواپیما وقتی که می‌خواهد بگذرد طبعاً از آن جا می‌گذرد، وقتی که دارد می‌گذرد بگویند که ما الان داریم از بالای میقات رد می‌شویم یا از بالای محاذاة با میقات داریم رد می‌شویم این چه اشکالی دارد بر این که شخصی که دارد از میقات آن، چه در زمین باشد، چه

در بالا باشد، این محاذاة با میقات، محاذاة چه کم باشد چه زیاد باشد، به تمام اینها محاذاة گفته می‌شود و در این مسئله اشکالی نیست از این نقطه نظر.

مضافاً به این که همان طوری که شما در کفایت از محاذاة در این جا متمسک به اصل شدید چرا در نحوه این اطلاق عرفی محاذی با میقات در این جا تمسک به اصل نمی‌کنید وقتی که شما می‌گویید که با اجرای اصل این الزام از احرام از میقات را برمی‌داریم و اثبات کفایت احرام از محاذاة میقات می‌شود همین طور و به نفس همین دلیل ما با اجرای اصل، این الزام از نفس محاذاتی که جنب میقات است را ما برمی‌داریم و دایره محاذاة را متسع می‌کنیم: محاذاة گفته می‌شود به آن چه که در یک خط از میقات قرار گرفته است حالا چه نزدیک باشد چه بعید باشد، محاذاة صدق می‌کند و در این صدق چه اشکالی دارد که صدق این محاذاة با اجرای برائت از تکلیف نسبت به امکانه قریبه به میقات باشد؟ پس بنابراین اگر شما متمسک به اصل می‌شوید اصل در این جا جاری است اگر شما حتی متمسک به اصل

نمی‌شوید به روایت عبدالله بن سنان تمسک می‌کنید
که حضرت فرمودند که شش میل از مدینه عبور کند
آن میقات یکی از موارد است یکی از موارد راه وقتی
که شش میل خارج می‌شود آن می‌تواند فرض کنید
که محاذی با میقات می‌شود ولی در روایت عبدالله
بن سنان کجای آن هست که باید آن نزدیک میقات
باشد؟ چنین چیزی ما نداریم. حضرت می‌فرمایند
که وقتی که شش میل از مدینه خارج شدی می‌شود
محاذاة با میقات، خیلی خوب این محاذاة با میقات
است این برای چه است؟ برای محاذی بودن است،
این که حتماً باید این نقطه محاذی باشد؟ نه، از کجا
یک همچنین چیزی از روایت استنتاج می‌شود؟ پس
بنابراین نه روایت در این جا دالّ بر انحصار محاذاة
است به نقاط قریبه از میقات و نه اصل در این جا
دلالت می‌کند بر انحصار محاذی، اگر شما اصل
جاری می‌کنید اصل در این جا هم می‌آید، یعنی
همان طوری که اصل جاری می‌شود بر کفایت از
محاذاة که محاذاة کافی است اصل هم در این جا
جاری می‌شود که محاذاة از یک نقطه می‌کند من

نقاط ارض، صرف محاذاة کفایت می‌کند، پس بنابراین وقتی که محاذاة کفایت می‌کند طیاره وقتی که عبور می‌کند از آن محاذاة با میقات وقتی که عبور کرد حالا احتمالا در جدّه حتی وقتی که می‌نشیند از محاذاة با میقات در جدّه عبور می‌کند، یا این که هواپیمایی که می‌آید از آن بلاد به سمت جدّه از بلاد غربی که بلاد شام و اینها باشد اینها از مدینه عبور می‌کند.

خود ما در یک سفری که رفتیم برای حج که مشرف شویم، مبداء ما از شام بود و هواپیما از بالای مدینه عبور کرد و وقتی که آن بالا رسید گفتند که الان ما از بالای میقات داریم رد می‌شویم، یک دفعه همه احرامشان را تجدید کردند و لبیک گفتند، البته ما که قائل به محاذاة نیستیم، اگر ما آن جا رد می‌شدیم از بالای میقات می‌توانستیم همان جا احرام ببندیم چون همان جا میقات است و می‌شود همان جا احرام بست. لازم نیست که حتما آدم بیاید پایین و احرام ببندد از خود میقات تا سماء همه میقات هست و اشکالی ندارد انسان احرام ببندد و آن دقت به

اصطلاح عقلی و قطعی و یقینی در این جا لازم نیست. همین قدر که شارع می گوید این منطقه، میقات است ما در این جا می توانیم با اجرای اصل و همین طور با صدق عرفی که نسبت به میقات دارد و اعتمادی که انسان نسبت به اینها دارد احرام را ببندد و جای اشکال هم در این جا نیست.

پس بنابراین قضیه خیلی راحت می شود فقط یک مسئله است و آن این که در موقع احرام انسان، سرپوشیده است به اصطلاح سقف دارد و مسقف است که آن هم حکم خودش را دارد باید در جای خودش ببینیم در مواردی که غیر اختیاری انسان مکان مسقف است یا این که اضطراری در آن جا است یا اکراه، که اکراه یک حکمی دارد، اضطرار یک حکمی دارد، غیر اختیاری بودن اینها حکم خاص خودش را دارد در آن جا می گوئیم که آیا این احرام منعقد می شود یا نمی شود؟ یا این که اگر منعقد می شود کفاره دارد یا ندارد؟ ولی صرف عبور با طیاره از بالای میقات این هیچ اشکالی ندارد و شخص می تواند در همان جا هم به مقتضای قاعده

احرام ببندد، حتی می توانیم بگوییم که لایجوز لاحد این لایجوز لاحد در این جا صدق می کند، چون بالاخره در این جا مرور از میقات شده است و باید در این جا احرام بست. انشاءالله در جلسه آتیه چند تا روایت هست و روایاتی که ممکن است در این زمینه برخلاف حکم و برخلاف فتوا ظهور داشته باشد آن روایتها را عرض می کنیم و دیگر مطلب را تمام می کنیم.

تلمیذ: نماز مستحبی را می شود با تیمم خواند؟

استاد: نه، نمی شود. یعنی بتواند آب پیدا کند یا

نه؟ مثل نماز واجب است فرق نمی کند.

تلمیذ: اگر بتواند آب پیدا بکند چطور؟

استاد: نه، نمی شود.

تلمیذ: اعتراضی که آقای بهجت نسبت به نماز

شب مرحوم آقا داشتند، ارتباطی به این حالت غش

حضرت در نماز پیدا می کند؟

استاد: بله دیگر اینها با هم ارتباط پیدا می کند.

تلمیذ: کیفیت صلاتیه را می توانیم به ظاهر تعمیم

بدهیم؟

استاد: ببینید اصلاً صحبت در این است که این کیفیت صلاتیه از کجا وضع شده است؟ آیا ما این را در لسان ائمه داریم یا این اصطلاح ما است؟ آن چه که داریم این است که امری که منافی با صلاة است از مصلی نباید سربزند، مثل استدبار، لذا اگر انسان بتواند حرکتی کند که موجب استدبار نشود می تواند انجام بدهد، مثلاً بچه ای در خطر افتاده است می رود بچه را می گیرد ولی در استقبال است این نمازش را می تواند ادامه بدهد. یا فرض کنید که تبسم، این منافی با صلاة نیست، ولی اگر چنانچه خنده باشد، ضحک باشد، قهقهه باشد، این انسان را از آن حالت صلاة خارج می کند و همین طور کتابت و امثال ذلک یعنی عملی که وقتی آن عمل را عرف مشاهده کند آن عمل منافی با صلاة تلقی شود و یک امر منافی با صلاة باشد. کسی که دارد نماز می خواند خنده دیگر برای چه می کند؟ استدبار برای چه می کند؟ تمام اینها اموری است که منافات دارد با هیئۀ صلاة بعد از این، یک هیئۀ صلاتیه انتزاع شده است آن هیئۀ صلاتیه که وقتی که از این انتزاع می شود یک عنوانی

پیدا می‌کند که یک لوازمی برای خودش دارد که
 ناقض آن هیئت صلاتیه می‌شود اموری که در لسان
 شرع مطرح شده است حالا ما آمده‌ایم آن هیئت
 صلاتیه را یک قدری توسعه داده‌ایم نسبت به «کلّ
 امرٍ مخالفٍ للقیام و کلّ امرٍ مخالفٍ للاتصال و کلّ
 امرٍ مخالفٍ ...» در سجده واجب (آیات سجده)
 می‌گوییم که آقا سجده واجب نباید کرد زیرا منافات
 با هیئت صلاتیه دارد! از قرآن نباید خواند زیرا هیئت
 صلاتیه از بین می‌رود! چرا هیئت صلاتیه از بین برود؟
 حتماً بایستی که سوری که در قرآن خوانده می‌شود
 سور قصار باشد؟ سور یک صفحه باشد؟ نیم صفحه
 باشد؟ سه خطی باشد؟ هیئت صلاتیه این است که
 شخصی که دارد نگاه می‌کند تصوّرش این نباشد که
 این ایستاده و دارد قرآن می‌خواند، تصوّرش این
 باشد که این حرکات متوالیاً و متتابعاً انجام می‌شود
 تا آن جهت حفظ شود! چه کسی همچنین حرفی زده
 است؟ این مسئله من در آوری و بی‌مدرک است. اگر
 یک شخصی بخواهد در نمازش به جای سوره
 توحید سوره بقره بخواند این چگونه هیئت

صلاتیہ را برہم می زند؟ اگر بخواہد از اول تا آخر قرآن را ہم بخواند می خواند، ولی بیش از یک سورہ نیست. این ہیئۃ صلاتیہ چرا باید از بین برود؟ یعنی چرا ما بایستی کہ بیاییم و تشخیص سلیقگی خود را تحمیل کنیم بر آن روایت و بر آن مراد و بر آن عنوان؟ چرا ما باید یک ہمچنین کاری را انجام بدهیم و از کجا یک ہمچنین حقی را داشته باشیم کہ....؟

در روایت داریم کہ شما ہر سورہ را می توانید بخوانید! سورۃ بقرہ جزء سورہست یا نیست؟! پس می توانید بخوانید. ہمین طور در مورد رکوع، در مورد سجود حتماً باید ذکر سجود ما کہ اگر می خواہیم طول بدهیم باید در نماز مستحب باشد، در نماز شب باشد، اگر بخوہد در نماز صبح باشد یا نماز مغرب باشد اشکال دارد؟ این چہ توجیہی بر این مسئلہ هست؟!!

اللہم صل علی محمد و آل محمد